

## جامعه‌شناسی جنگ

رضا اکبری

چکیده: این جستار تلاش می‌کند نمایی کلی از مهم‌ترین سرفصل‌های جامعه‌شناسی جنگ ترسیم نماید. جهان معاصر ما برخلاف تصورات اندیشگران روشنگری، به هیچ‌وجه نتوانست از دام نظامی‌گری و جنگ‌رهایی یابد. خون‌بارترین جنگ‌های تاریخ بشر در قرن بیستم رخ داد و قرن بیست و یکم نیز در نزاعی با تروریسم است که دورنمای آن بر کسی آشکار نیست. بررسی جامعه‌شناختی جنگ نشان می‌دهد که جنگ بر بسیاری از ابعاد و نهادهایی مانند سلامت و جمعیت، اقتصاد و دین، وضعیت زنان و در کل نظام اجتماعی یک جامعه تأثیر می‌گذارد، همان‌گونه که از آن‌ها متأثر می‌شود. جنگ مانند دیگر پدیده‌های جامعه‌شناختی دچار دگرگونی می‌گردد و این دگرگونی در پیوند با دیگر عناصر و ساختارهای اجتماعی است. اینکه جنگ را چه کسانی و برای چه غایتی روایت کند تأثیراتی در فهم افراد یک جامعه از خود و دیگری دارد و به همین دلیل از دیرباز جنگ در ادبیات نقش ویژه‌ای داشته و دین و دولت هم به روایت جنگ اهمیت بخشیده است.

### مقدمه

آگوست کنت در دوره اول زندگی فکری‌اش، وقتی با شور و شغف فراوان از بلوغ فکری بشر در دوره اثباتی سخن می‌گفت، مهندسان، مدیران و صاحبان صنایع را جایگزین جنگاوران دوره‌های پیشین می‌دانست که زمام رهبری جوامع را به دست

می‌گیرند و جهان را به سمت ثبات و صلح به پیش می‌برند (کوزر، ۱۳۷۶، ص ۳۰). او در این خوش‌بینی مفرط تنها نبود، بلکه اسلاف فکری او یعنی روشنگران نیز بر چنین باوری بودند و پیشرفت را عمیقاً باور داشتند (کاپلستون، ۱۳۸۶، صص ۳۵-۱۱۰)، باوری که نوید می‌داد آینده بشر که از مواهب علم و خردورزی بهره‌مند است جنگ‌ها را پشت سر گذاشته و روزگار ثبات و به‌روزی آغاز شده است.

مرور اجمالی دو سده گذشته نشان می‌دهد که آن‌ها تا چه اندازه در اشتباه بودند. رشد علم و خردگرایی بشر نه تنها شهوت بشر خون‌ریز را مهار نکرد، بلکه ابزاری کارا تر و شیوه‌هایی عقلانی‌تر برای به بند کشیدن و کشتن به دست داد. تنها در جنگ اول و دوم جهانی، بدون در نظر داشت میلیون‌ها انسانی که در سبیری در اردوگاه‌های کار اجباری به فرمان استالین جان خود را از دست دادند، ده‌ها میلیون انسان به کام مرگ فرورفتند (فیندلی و راثنی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۴). بنابراین، به نظر می‌رسد این دیدگاه که با عقلانی‌تر شدن بشر و رشد علوم، صلح می‌شکفت باوری بی‌اندازه ساده‌لوحانه است. جهان معاصر و جنگ‌های آن شاهدهی بر این ایده می‌تواند باشد که جنگ‌ها تنها معلول بی‌خردی یا عقب‌ماندگی فکری و علمی بشر نیست، بلکه علل و عوامل متعددی برای سوق انسان‌ها به نزاع و درگیری نقش دارند.

نوشتار حاضر می‌کوشد نگاهی گذرا به جامعه‌شناسی پدیده پیچیده جنگ داشته باشد. تعریف جنگ، علل و عوامل پیدایی جنگ، پیامدهای جنگ و بازنمایی یا روایت جنگ محورهای اصلی مقاله را تشکیل می‌دهند که ذیل عناوین خردتری در ادامه بررسی خواهند شد.

بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۴

### جنگ؛ حدود و ثغور

جنگ، احتمالاً بیش از هر پدیده اجتماعی دیگری، محل اختلاف، نزاع و عدم وفاق است. این پدیده در رشته‌های مختلفی از قبیل فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ و حقوق بین‌الملل مطالعه و بررسی می‌شود. البته این مطالعات، مختصر، موردی و پراکنده بوده است. تا همین اواخر رشته مستقلی برای بررسی و مطالعه جنگ وجود نداشته و جامعه‌شناسی جنگ شاخه‌ای بسیار جوان در جامعه‌شناسی است.

هگل جنگ را اساساً پدیده‌ای فردی و از سنخ نزاع بر سر بازشناسی می‌داند. کمال در توضیح ایده هگل درباره جنگ می‌نویسد: فرد در برابر دیگری قرار می‌گیرد زیرا هم خود و هم دیگری به دنبال بازشناختن از سوی طرف مقابل هستند؛ در نتیجه جنگ تا سرحد مرگ بین دو طرف آغاز می‌گردد. ولی در نهایت جنگ پایان می‌یابد، زیرا عنصر ترس از مرگ و ارزشی که بقا برای هریک از طرفین دارد یکی از آن دو را به تسلیم در برابر دیگری وامی‌دارد (کمال، ۱۳۹۶، ص ۱۹۳).

مارکس پایه‌های جامعه‌شناسی خود را بر مبنای دیدگاه هگلی البته با وارونه‌سازی ایدئالیسم هگلی به ماتریالیسم بنا می‌کند و جنگ را اساساً پدیده‌ای طبقاتی می‌داند. او در تفسیر تاریخ می‌گوید: کل تاریخ بشر، تاریخ نبرد طبقاتی بوده است، نبردی که همواره بین دو گروه داراها و ندارها و در واقع بین دارندگان وسایل تولید هر عصر با کسانی که کنترلی بر وسایل تولید نداشته و تنها سرمایه آن‌ها کار بدنی است، برقرار بوده است (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۲۶). به نظر می‌رسد مارکس در استفاده از اصطلاحات دو گونه برخورد دارد: کاربرد ایدئولوژیک و کاربرد علمی اصطلاحات. وقتی او از تفسیر تاریخ و جایگاه طبقه و نبرد طبقاتی، به‌ویژه در متنی همچون مانیفست کمونیست، سخن می‌گوید در مقام یک ایدئولوگ، آزاد است که هر استعاره‌ای را به خدمت گیرد. منظر او به جنگ در متنی همچون مانیفست و تفسیر تاریخ به‌مثابه نبرد طبقاتی دائمی، کاربرد ایدئولوژیک وی از اصطلاحات است (آرون، ۱۳۸۶، ص ۱۶۷).

این دو تصور از جنگ (تفسیر فردی هگل و تفسیر ایدئولوژیک و غیرانضمامی مارکس) نمونه‌های نادرستی از جنگ به معنای جامعه‌شناسی آن‌اند، اولاً اینکه جنگ، چنان‌که دیگر جامعه‌شناسان از جمله بوتول به‌درستی به آن اشاره کرده‌اند، یک نبرد فردی نیست، اگرچه در زندگی روزمره، ما به درگیری‌های بین افراد جنگ می‌گوییم. البته در اینکه ویژگی جمعی بودن جنگ شامل چه جمعی می‌شود و آیا می‌بایست این جمع در حد یک کشور باشد تا به آن جنگ بگوییم یا اینکه نبرد بین دو قبیله را هم می‌توان جنگ نامید، با یک انعطاف روبرو هستیم؛ به نظر می‌رسد نبرد بین دو اجتماع (نه لزوماً دو جامعه بزرگ) را می‌توان جنگ نامید، حال این دو اجتماع ممکن است پاکستان و هند باشند یا دو قبیله‌ای کوچک در جنگل‌های

آمازون (بوتول، ۱۳۸۷، ص ۳۰).

دومین ویژگی جنگ این است که جنگ به صورت واقعی و تجربی بین دو جامعه یا لاقل بین دو گروه سازمان یافته از یک جامعه رخ داده باشد که بتوان به لحاظ تجربی ثابت نمود جنگی رخ داده یا در حال وقوع است. بنابراین صرف رده بندی کردن و نشان دادن تضاد منافع بین دو گروه به صورت بالقوه، چنان که مارکس می گوید، جنگ نیست.

سومین ویژگی جنگ، ویژگی سیاسی آن است (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹، صص ۲۹-۳۱). ممکن است جنگ، به لحاظ انگیزشی، امری فردی و شخصی باشد، چنان که در جنگ های پیش از شکل گیری دولت - ملت مدرن بعضاً اتفاق می افتاد. همچنین ممکن است انگیزه های اقتصادی در گرایش به جنگ مؤثر باشد. اما از آنجایی که پای دولت ها و جوامع، تعیین حدود و مرزها، غرامت، مذاکرات و قراردادهای و تبادل سفیر در میان است، اساساً امکان ندارد که جنگ پدیده ای غیرسیاسی باشد.

اما شاید مهم ترین ویژگی جنگ ویژگی حقوقی آن باشد؛ یعنی در هر جنگی وضعیتی برقرار می شود که طرف های جنگ را ملزم به پیروی از آن قواعد می گرداند. از جمله موارد چنین قواعدی را می توان قوانین مربوط به غیرنظامیان، عدم تعدی به طرف های بی طرف، ملتزم شدن به نتیجه جنگ مانند غرامت دادن به کشور مورد تجاوز، از دست دادن سرزمین، دادن خراج یا از دست دادن اختیار و استقلال دانست.

در پایان اینکه جنگ خصلتی خشن و خونین دارد و صرف تهدید و مانور جنگی یا وضعیتی مانند جنگ سرد را نمی توان جنگ نامید. در نتیجه، جنگ نبردی خونین بین دو گروه یا اجتماع سازمان یافته به قصد واداشتن دیگری برای برآورده ساختن خواست سیاسی ما است.

علل رخداد جنگ به اندازه تنوع و تعدد نظریه های جامعه شناختی متکثر است. دیدگاه های جامعه شناسی همچون پارتو مستعد این تفسیر است که جنگ را به چرخش نخبگان و منافع آن ها مرتبط بداند (راش، ۱۳۸۷، صص ۷۰-۷۱). در دیدگاه تضادگرایی (مارکسیستی/ غیرمارکسیستی)، جنگ یکی از ویژگی های اصلی هر جامعه ای است که بر مبنای دیدگاه غیرمارکسیستی کارکردی انسجام بخش ایفا

می‌کند و احتمالاً بخشی از فرایند شدن یک جامعه به شمار می‌رود (ریتزر، ۱۳۸۴، صص ۱۶۷-۱۶۸). در مقابل دیدگاه وفاق‌گرایی، جنگ به بدکارکردی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی نسبت داده می‌شود. در قرائتی که به ویر نزدیک می‌شود نقش عوامل ذهنی برجسته می‌گردد و یا در خوانشی ماتریالیستی که لاجرم صبغه‌ای مارکسیستی دارد، عوامل عینی همچون اقتصاد نسبت به دیگر عوامل از وزنه سنگین‌تری برخوردار هستند.

در ادامه جستار تلاش می‌شود خوانشی تلفیقی از چگونگی تکوین جنگ داشته باشم، زیرا بر این باورم که پدیده‌های اجتماعی چندوجهی و ذوابداند و تأکیدات یک‌سویه و افراطی ماهیت اصلی آن‌ها را مخدوش می‌کند.

### جنگ و ایدئولوژی

برخی مطالعات درباره جنگ مؤید این است که علل برخی از منازعات ایدئولوژیک‌اند؛ چنان‌که سیاستمداران و حاکمان برخی کشورها به ریشه‌های ایدئولوژیک وقوع بسیاری از جنگ‌ها اذعان کرده‌اند. برای مثال جنگ سوم خلیج فارس که موجب سقوط رژیم صدام گردید، جنگی برای توسعه دموکراسی و سقوط یک دیکتاتور گفته شد و یا حمایت از عراق در برابر ایران به منظور مهار جلوگیری از گسترش اسلام رادیکال عنوان گشت (اچ گارو، ۱۳۹۰، ص ۴۹).

شاید هیچ اثری به اندازه کتاب پایان تاریخ فوکویاما، بر رویارویی تمدن‌ها و منازعات ایدئولوژیک، تأکید نکرده باشد. فوکویاما رویارویی نیروهای مختلف را بر اساس حوزه‌های فرهنگی - تمدنی و به بیان دیگر ایدئولوژی آن‌ها در نظر می‌گیرد (فوکویاما، ۱۹۸۹، صص ۹-۱۱) بررسی رخدادهای اخیر در خاورمیانه نشان می‌دهد که دیدگاه فوکویاما چندان بی‌راه نیست و ایدئولوژی نیرویی غیرقابل انکار در سوق دادن کشورهای مختلف به سوی جنگ است. برخی از گزارش‌ها نشان می‌دهد، راهبی بودائی به نام «آشین ویراتو» نقش فراوان و غیرقابل انکاری در موجه‌سازی و مشروعیت ایدئولوژیک دادن به مهاجمان و آفرینندگان نسل‌کشی (ارتش و مردم بودایی) در برمه داشته است (اوپنهایم، ۱۳۹۶). اما هیچ رخدادی دینی‌تر از دو رخداد معروف تاریخی در انتساب به دین نیست. جنگ‌های صلیبی، با فرمان پاپ، عالی‌ترین مقام روحانی مسیحیت، صورت گرفت و دلیل آن هم ناامنی سرزمین مقدس برای زائرین مسیحی عنوان گشت (رانسیمان، ۱۳۸۴،

صص ۱۰۹-۱۲۵). در خصوص اسلام نیز نیازی به گفتن نیست که آموزه جهاد نقش مهمی در برانگیختن مسلمانان به جنگ (دفاعی یا ابتدایی) و مشروعیت منارعات داشته است. بنابراین بسیاری از جنگ‌ها در جوامع اسلامی، از صدر اسلام تا کنون، به واسطه ارجاع به این آموزه، مشروعیت می‌یافته است. به‌عنوان نمونه زمانی که امیر عبدالرحمن‌خان به هزارستان لشکر می‌کشد برای تحریک و بسیج قبایل و طوایف کشور به جهاد با بددینی توسل می‌جوید و مجاز می‌دارد که هر بیدادی‌ای در حق مردم هزاره روا دارند (موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۱).

شواهد و اسناد قابل‌توجهی به سود دیدگاهی که عوامل ایدئولوژیک را در تهییج، مشروعیت‌بخشی و تقویت انگیزشی نیروهای درگیر در منازعات مؤثر می‌داند، وجود دارد، اما این شواهد نمی‌توانند از نقش لازم و کافی عوامل ایدئولوژیک در وقوع جنگ‌ها حکایت کنند. نیروهای درگیر در منازعات جنگی معمولاً علاقه دارند ورود خود به یک منازعه را برای امری ارزشی - ایدئولوژیک نسبت دهند. یک استدلال درخور توجه، که شواهد له جنگ به‌خاطر ایدئولوژی را نقض می‌کند این است که علایق قدرت‌ها به ایدئولوژی معمولاً گزینش‌گرایانه است. نمونه آشکار چنین گزینش‌گرایی‌ای را می‌توان در حمایت و عدم حمایت غرب به‌خصوص ایالات متحده در انقلاب‌های اخیر موسوم به بهار عربی مشاهده نمود. با آغاز انقلاب در لیبی، غرب که برای مدت طولانی‌ای وارد مناقشه با قذافی بود، به کمک انقلابیون شتافت، منطقه پرواز ممنوع اعلام نمود و نیروهای نظامی خود را به لیبی اعزام کرد (علایی، ۱۳۹۱). چنین سیاستی در قبال رژیم بشار اسد و به‌منظور گسترش دموکراسی صورت گرفت و معارضین سوری پشتیبانی‌های لازم را دریافت نمودند (بی‌بی‌سی، ۱۳۹۵). اما چنین حرکاتی در منطقه قطیف عربستان هم رخ داد و اعتراضات فراگیر و مسالمت‌آمیزی صورت گرفت. در بحرین هم انقلاب فراگیر و سراسری بود که هر دو حرکت با شدت تمام توسط نیروهای نظامی عربستان سرکوب گردید (تسنیم، ۱۳۹۵). در خصوص بحرین گفتنی است که چنانچه نیروهای نظامی عربستان دخالت نمی‌کردند رژیم بحرین قدرت مقاومت را از دست می‌داد. آنچه در این دو کشور روی داد عدم حمایت غرب از چنین اعتراضاتی و سکوت کامل در برابر آن است و این در حالی است که رژیم عربستان یکی از خودکامه‌ترین رژیم‌های منطقه است.

ملاحظه رفتارهای دوگانه کشورهای از جمله قدرت‌های غربی، در رابطه با اصول و ارزش‌هایی که آن‌ها را از جمله دلایل دخالت در امور داخلی کشورها و حضور نظامی خود اعلام می‌کنند، به این تفسیر دامن می‌زند که عامل ایدئولوژیک در پیدایش جنگ‌ها از جدیت لازم برخوردار نیست. چنان‌که اچ گارو به درستی اشاره می‌کند این برخوردهای دوگانه عمدتاً به سلطه‌طلبی و توسعه سيطرة یک قدرت بر قدرتی دیگر ارتباط دارد (اچ گارو، ۱۳۹۰، ص ۴۹).

### جنگ و اقتصاد

در نظر گرفتن ایدئولوژی، دین و مواردی از این دست که در زمره ابعاد نرم‌افزاری و روبنایی زندگی جمعی بشر قرار می‌گیرد، به‌عنوان عاملی مؤثر بر ظهور و بروز جنگ در جوامع انسانی، بی‌شک به دیدگاه وبر نزدیک است. وبر در اثر معروف خود، *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری* به دنبال تبیین این ایده بود که دین، فرهنگ و ایدئولوژی نقش مثبتی در روندهای اجتماعی بازی می‌کند. وبر استدلال می‌کند که یک آموزه اخلاقی (آموزه تقدیر) موجب یک رفتار اقتصادی و سرانجام شکل‌گیری زنجیره‌ای از جوامع با ویژگی‌های و خصلت‌های اقتصادی و مادی خاص (سرمایه‌داری) می‌گردد (وبر، ۱۳۸۵، ص ۴). در برابر چنین ایده‌ای مارکس، کمی پیش‌تر از وبر، تأکید ویژه‌ای بر این امر داشت که عامل اقتصادی و مادی نقش یگانه‌ای در ظهور آنچه وی روبرنا می‌نامید، یعنی حقوق، سیاست‌گذاری‌ها، دین و ایدئولوژی، دارد (آرون، ۱۳۸۶، صص ۱۷۱-۱۷۲). بر مبنای چنین باوری این گمان که اقتصاد از جمله عوامل تعیین‌کننده و اصلی ظهور منازعات و جنگ‌ها است حدس دشواری نیست.

بررسی تاریخی پدیده جنگ بین جوامع و گروه‌های سازمان‌یافته مختلف تا اندازه‌ای این مطلب را تأیید می‌کند که علت بسیاری از جنگ‌ها ریشه در عوامل اقتصادی دارد. به‌ویژه جنگ در دوران کشاورزی که مازاد تولید برخلاف دوره معاصر به راحتی انباشت نمی‌گردید، برخی از قبایل و کشورها را بر آن می‌داشت برای دسترسی به مرتع و چراگاه، زمین‌های کشاورزی بهتر و یا برای دست یافتن به منابع طلا و ثروتی که در جوامع همسایه انباشته بود به تاخت‌وتاز بپردازند. جوامع کوچی و صحرانشین مغول ترک در آسیای مرکزی و شمالی کشورهای چین و ایران را برای چندین سال مورد تاخت‌وتاز قرار دادند، به‌گونه‌ای که سبب انهدام و

ویرانی بسیاری از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر گردید (حقیقت، ۱۳۷۲، صص ۲۴۰-۲۴۷). وایکینگ‌ها نیز در شمال اروپا همسایگان غربی و جنوبی خود را برای غارت و چپاول مورد تاخت‌وتاز قرار می‌دادند و برای مدت یک قرن موجی از وحشت و رعب را بر بریتانیا و دیگر جوامع اروپایی مستولی کرده بودند. هجوم دول استعماری اروپایی به سرزمین‌های مختلف در آسیا، آفریقا و قاره جدید آمریکا از قرن پانزدهم تا اواسط قرن بیستم، آشکارا می‌تواند گواهی بر صحت این ایده یعنی علت اقتصادی پیدایش جنگ‌ها باشد.

اگرچه نمی‌توان اقتصاد را به‌عنوان یکی از عوامل ورود کشورها به جنگ از تبیین کنار گذاشت اما مطالعهٔ مواردی از نزاع‌ها در سطوح مختلف نشان می‌دهد که اقتصاد در همهٔ موارد نمی‌تواند علت ظهور جنگ‌ها باشد. حضور ایالات متحده در افغانستان و عراق توأم با مخارج سنگین اقتصادی است، به‌طوری‌که هزینه‌ای که بر مالیات‌دهندگان آمریکایی تحمیل می‌شود مورد انتقاد قرار می‌گیرد. شاید صرف هزینهٔ سنگین برای عراق نفت‌خیز تا اندازه‌ای مؤید اهمیت عامل اقتصادی باشد، اما افغانستان به‌هیچ‌رو قابلیت اقتصادی برای جبران هزینه‌ها را ندارد؛ در نتیجه، عامل دیگری دولتمردان ایالات متحده آمریکا را به سمت ورود در جنگ افغانستان و صرف گزینه‌های گزاف ترغیب می‌کند.

پیوند اقتصاد و جنگ پیوندی دوسویه است. کمتر کشوری است که بدون در نظر گرفتن امکانات و اقل تدارکات لازم و پول کافی به جنگ اقدام کند. اغلب شهرهای باستانی برای خود خزانه‌ای مخصوص جنگ داشتند که معمولاً در معابد از آن نگهداری می‌شد. اسپانیا با استفاده از مقادیر زیادی ثروت و پولی که داشت دست به تجهیز یکی از قوی‌ترین ناوگان دریایی آن روز زد و توانست با کشف سرزمین‌های بیشتر ثروت سرشاری را به سرزمین خود سرازیر نماید که بعدها همین ثروت امکانات لازم برای توسعهٔ امپریالیسم اسپانیایی را در آمریکا، آفریقا و دیگر نقاط جهان و حفظ مستعمرات داد (بو تول، ۱۳۸۷، ص ۳۶). البته در سوی دیگر جنگ کشورهایی که مورد هجوم واقع می‌شوند معمولاً لزومی نمی‌بینند که برخورداری‌های اقتصادی و آمادگی‌های تدارکاتی خود را بسنجند. گاهی اتفاق می‌افتد که حتی چنین کشورهایی که در معرض تهاجم و یا تهدید به تهاجم قرار می‌گیرند، دست به مصالحه و امتیازدهی می‌زنند تا امکانات لازم برای ورود به



جنگ را فراهم آورند. منابع اقتصادی یک کشور درگیر جنگ بی‌گمان، اگر نه در کوتاه‌مدت، لاقلاً در درازمدت جهت جنگ را تغییر می‌دهد. به‌عنوان نمونه، دولت‌های انگلستان و فرانسه در جنگ جهانی اول و انگلستان و آمریکا در جنگ جهانی دوم نشان دادند که تا چه اندازه تحمل درازدمنه‌تر شدن جنگ را دارند، زیرا اقتصاد این کشورها بسیار برتر و کارآمدتر از اقتصاد آلمان از کار در آمد. در مقابل، اقتصاد جنگی آلمان تنها برای حملاتی سریع و برق‌آسا آمادگی داشت و تاب‌وتوان به درازا کشیدن جنگ را نداشت زیرا نظام‌مندی و کارایی کمتری در بسیج تمام منابع برای جنگ داشت (هابسبام، ۱۳۸۰، صص ۶۹-۷۰). علاوه بر این، دسترسی محدود آلمان به منابع، با کشور بزرگ، جوان و روبه‌رشدی همچون ایالات متحده و بریتانیا، که مستعمره‌های بی‌شمار آن امکان مقاومت در طولانی‌ترین جنگ‌ها را به آن‌ها می‌دهد، قابل‌مقایسه نیست.

رابطه جنگ و اقتصاد تنها از این منظر که جنگ منوط به امکانات اقتصادی است مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه جنگ رابطه دیرپاتری هم با مسئله اقتصاد دارد. جنگ‌ها موجب تخریب، ویرانی و از دست رفتن منابع یک کشور که در طی دهه‌ها به وجود آمده در طی چند ماه و یا چند سال می‌گردد. معروف است که لشکرکشی تیمور لنگ به سیستان، که تا آن زمان مرکز غله کل فلات ایران به شمار می‌آمد، عملاً چیزی از سیستان باقی نگذاشت. بسیاری از شهرها و سرزمین‌ها بر اثر رخداد جنگ اگر به‌طور کلی نابود نشده باشند لاقلاً دیگر موقعیت تجاری و اقتصادی خود را پس از جنگ بازنیافته‌اند. البته جنگ‌ها تنها تأثیر مخرب و ویرانگر نداشته‌اند، بلکه گاهی تمدن‌ساز هم بوده‌اند. برخی از تمدن‌ها و کشورها از جنگ به‌عنوان فرصتی بی‌نظیر که بدون آن میسر نمی‌گردید بهره‌جسته‌اند. یک نمونه آشکار از چنین سرنوشتی را آمریکا تجربه کرده است. آمریکای پیش از جنگ جهانی اول اگرچه به دلیل منابع سرشار خود به رشد قابل‌توجهی رسیده بود و یکی از قدرت‌های بزرگ آن روز به شمار می‌آمد، هنوز جایگاه یکی از دو ابرقدرت بلامنازع جهان را کسب نکرده بود، چه به‌لحاظ نظامی و سیاسی و چه به‌لحاظ اقتصادی. بریتانیا و فرانسه نیز در چنین موقعیتی قرار داشتند. اما در جنگ جهانی اول و دوم اقتصاد آمریکا منفعت فراوانی را به دست آورد. آهنگ رشد اقتصادی آن بدون اغراق چشمگیر بود، به‌ویژه در جنگ جهانی

دوم که آهنگ رشد آن کشور به میزان ۱۰ درصد نسبت به قبل شتاب گرفته بود. دوری از جنگ نه تنها موجب گردید آمریکا به عنوان زرادخانه دول متفق عمل کند، بلکه عملاً به بانک جهان تبدیل شود و دلار واحد پول جهانی جای پوند انگلیسی را اشغال کند (هابسام، ۱۳۸۰، صص ۷۱-۷۲).

### جنگ، جمعیت و سلامت

جنگ یکی از عوامل بالقوه‌ای است که در نرخ رشد و افول جمعیت یک کشور و نیز نرخ سلامت آن جامعه نقش غیرقابل انکاری دارد. این تأثیر به دو شیوه رخ می‌دهد؛ از یک سو جنگ به صورت مستقیم، موجب تلفات نظامیان و غیرنظامیان و کاهش قابل توجه نیروهای مولد، جوان و توانمند و عمدتاً مردان آن جامعه است. علاوه بر آن از دیگر نتایج بحران‌ساز جنگ بر جمعیت یک جامعه، معلول شدن افراد، از بین رفتن زیرساخت‌های بهداشتی مانند تصفیه‌خانه‌ها، سدها، لوله‌های آب و فاضلاب، از بین رفتن مزارع و باغستان‌ها و تخریب انبارها، سیلواها و سردخانه‌ها و در نتیجه افزایش فقر و تشدید گرسنگی و سوءتغذیه می‌گردد که موجب تأثیر جنگ بر جمعیت و سلامت جوامع جنگ‌زده است. افغانستان از جمله چنین کشورهایی است که تأثیرات جنگ بر سلامت و جمعیت آن را، هر شهروند این کشور به وضوح در زندگی روزمره خود تجربه می‌کند.

جنگ علاوه بر این تأثیر مستقیم و فراگیر، به صورت غیرمستقیم و از طریق تأثیر بر سیاست‌های جمعیتی و سلامتی سیاست‌گذاران بر یک جامعه نیز اثرات طولانی مدتی خواهد گذاشت. پس از جنگ یا در خلال جنگ و بر اثر کاهش جمعیت یک کشور به ویژه کاهش جمعیت در بین رده سنی مولد، سیاستمداران تصمیم به برنامه‌ریزی‌هایی باهدف ازدیاد جمعیت می‌گیرند که در بسیاری از کشورهای دنیا قابل مشاهده است. ایران در خلال جنگ هشت‌ساله با رژیم بعثی عراق (۱۳۵۹-۱۳۶۷) و همچنین در سال‌های اولیه پس از آن، به علت کاهش جمعیت به ویژه در میان مردان که نیروی مولد جامعه به شمار می‌روند مردم را به فرزندآوری تشویق می‌کرد (قلی زاده، ۱۳۸۹، ص ۷۶).

جنگ‌افزارهایی که در جنگ‌ها استفاده می‌شوند در برخی موارد مشکلاتی نه تنها برای مردم درگیر در جنگ بلکه برای نسل‌های بعدی آن جوامع نیز ایجاد می‌کنند. در ژاپن، ویتنام، عراق و بسیاری از دیگر کشورهایی که در آن‌ها از

سلاح‌های شیمیایی یا برخی از سلاح‌های کشتار جمعی دیگر استفاده شد، کودکائی که از انواع متعددی از معلولیت‌های جسمی و روانی رنج می‌برند، به دنیا می‌آیند که بر اثر اختلالات ژنتیکی ناشی از مواد خطرناک شیمیایی به وجود آمده است (گروه بین‌الملل، ۱۳۹۲). این در حالیست که از جنگ جهانی دوم و فروریزی بمب هسته‌ای بر روی مردم شهرهای هیروشیما و ناکاژاگی بیش از هفتادسال می‌گذرد، اما آسیب‌های این جنگ هنوز ادامه دارد و بر سلامت مردم این دو شهر تأثیر می‌گذارد (مشرق نیوز، ۱۳۹۴).

در کنار چندین سال جنگ در عراق و سوریه و اخیراً یمن و لیبی که منطقه خاورمیانه را تبدیل به منطقه‌ای بحران‌زده نموده، این منطقه از مشکل بزرگ دیگری هم رنج می‌برد و آن بحران زیست‌محیطی است. گرچه بخشی از این بحران ناشی از خشک بودن منطقه و سیاست‌های سدسازی کارشناسی نشده است، بخشی از آن به‌ویژه مسئله ریزگردها ریشه در وضعیت جنگی در این منطقه دارد (محبوبی، ۱۳۹۵). بر اثر جنگ بسیاری از بسیاری مناطق سبز این کشورها از بین رفته‌اند و نخلستان‌ها بسیاری بر اثر از بین رفتن شبکه‌های آب و نیز مهاجرت ساکنین روستاها و کشاورزان بهره‌وری و کاربری خود را از دست داده‌اند. مردم به جهت فقر و عدم دسترسی به سوخت درخت‌ها و بوته‌ها را برای سوخت و استفاده بی‌حد و حصر می‌کنند. عدم رسیدگی شهرداری‌ها، از دست رفتن کمربندی سبز شهرها و نیز جنگ هرروزه تلی از خاک را ایجاد می‌کند که تا کیلومترها بر سر مردم ساکن در بخش‌های جنوب غرب و غرب ایران و عراق و سوریه می‌ریزند. همچنین ضعف و توان ضعیف دولت‌های سوریه و عراق موجب منفعت‌طلبی و فرصت‌طلبی کشورهایمانند ترکیه و اسرائیل گردیده است که بدون توجه به وضعیت دشوار منطقه منابع آب منطقه را با سدسازی بی‌حد و حصر خود بر بحران زیست‌محیطی آن دامن می‌زنند (جام جم آنلاین، ۱۳۹۵)؛ زیرا دولت‌های عراق و سوریه نمی‌توانند اسرائیل و ترکیه را وادار به در نظر گرفتن حق آب خودشان کنند. جنگ سبب مهاجرت و جابه‌جایی مردم در داخل و خارج از کشورها می‌شود و در پاره‌ای موارد نه تنها یک و دو کشور بلکه به یک بحران بین‌المللی تبدیل می‌شود و بر سیاست‌های چندین کشور تبدیل می‌گردد. بر اثر جنگ سوریه چند میلیون سوری از این کشور گریختند و به ترکیه و از آنجا سرازیر کشورهای اروپایی

گردیدند. در ابتدا دول اروپایی درهای خود را به روی مهاجران بستند اما به علت انتشار تصاویری از یک کودک سوری که در مهاجرت از طریق دریا جان باخته بود در فضای مجازی موجی از واکنش‌های عاطفی دول اروپایی به‌ویژه آلمان را به بازگشودن مرزها واداشت و صدها هزار مهاجر از طریق بالکان و دریای آدریاتیک راهی سرزمین اروپا گردیدند. در پی این استقبال بود که مهاجرین کشورهای افغانستان، یمن، عراق، ایران، لیبی و... هم به این موج پیوستند، به طوری که بیش از یک سال شرق اروپا به‌ویژه مجارستان، مقدونیه و اتریش مملو از مهاجران گردید و بحث بر سر مهاجران را به مهم‌ترین بحث روز سیاسی در میان گرایش‌های چپ و راست گرداند. ورود مهاجران به اروپا البته سبب چرخشی در اقبال به راست‌گرایان در آلمان فرانسه هلند و غیره گردید و از آن پس بود که آنگلا مرکل بر اثر احساس خطر از سوی راست‌گرایان مخالف مهاجرین از برخی از دیدگاه‌های خود در قبال مهاجرین عقب‌نشینی نمود (راديو فردا، ۱۳۹۶). از دیگر موارد اثر مهاجرت ناشی از جنگ امتیازات و کمک‌های قابل توجه اتحادیه اروپا به ترکیه است که ترکیه مرزهای خود را به روی مهاجرین به سمت اروپا ببندد و دولت ترکیه از مسئله مهاجرین به‌عنوان اهرم فشاری بر اتحادیه عمل می‌کرد (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۶). جنگ جدایی هند و پاکستان موجب مهاجرت چندین میلیون مسلمان از داخل هند به پاکستان و هندوها به هند گردید. این مهاجرت به حدی اهمیت داشت که بعدها در ایالت سند و مرکز آن شهر بندری کراچی جمعیتی شکل گرفت به‌عنوان مهاجرین که خود تبدیل به بخشی از تنش‌های مردم بومی و مهاجرین گردید که بر سیاست‌های سیاستمداران آن کشور مؤثر بود (روا، ۱۳۸۷، ص ۸۷).

مهاجرت جمعیت جوان و مولد یک کشور به دیگر جوامع، علاوه بر خالی کردن یک کشور جنگ‌زده از نیروهای مؤثر خویش، نتایجی بر روی دیگر شاخصه‌های جمعیت‌شناختی یک کشور از جمله نرخ ازدواج دارد، زیرا با مهاجرت جوانان عمدتاً مرد یک جامعه، سن ازدواج افزایش می‌یابد و این امر به کاهش جمعیت، افزایش افسردگی و کاهش نشاط و رواج فساد کمک می‌کند.

### جنگ و دگرگونی

جنگ‌ها فقط جهان ما را تغییر نمی‌دهند، بلکه همراه با آن خود نیز تغییر را تجربه می‌کنند. یکی از تغییرات عمده‌ای که جنگ جهان پس و پیش از قرن بیست را از

همدیگر متمایز می‌کند، پدیده غیرشخصی شدن جنگ است. پیش از آن هر جنگجویی می‌توانست آنچه را بر سر دشمن خود می‌آورد با چشم ببیند. او می‌توانست ببیند که قربانیان او اعم از نظامی و غیرنظامی چگونه در آتش نزاع می‌سوزند، معلول می‌شوند و ضجه سر می‌دهند. اما با غیرشخصی شدن جنگ کشتن و معلول کردن آدم‌ها فقط با فشردن یک دکمه و یا حرکت دادن اهرمی امکان‌پذیر باشد. به‌عنوان مثال در جنگ ویتنام و خلیج فارس، این نه آدم‌ها اعم از نظامی و غیرنظامی و مردم بلکه اهداف نظامی بودند، نقاطی روی رادار که باید منهدم شوند (هابسبام، ۱۳۸۰، ص ۷۴). در چنین وضعیتی دور از ذهن نیست که خلبان آمریکایی که دکمه تخلیه بمب اتم را روی شهر ناکازاکی و هیروشیما فشار داد زیاد و دچار تردید شده باشد.

جنگ در طول تاریخ نه‌تنها بر اثر دگرگونی‌های اجتماعی و تکنولوژیکی دستخوش تغییرات گردیده است، بلکه خود نیز از عوامل مهم و اثرگذار تغییر اجتماعی است. جوامع بسیاری بوده‌اند که بر اثر علل متعددی پیش از جنگ، مرزهای خود را به روی دیگر جوامع بیگانه بسته بودند، پس از جنگ یا به علت مورد اشغال نظامی قرار گرفتن یا به علت برقرار ارتباط با دیگر جوامع و به‌منظور بهره‌گیری از ظرفیت‌های جوامع دیگر در جهت رشد و انجام اصلاحات، درهای خود را به روی جوامع دیگر گشوده‌اند. چین ژاپن و مراکش در سده اخیر را می‌توان مواردی از این دست دانست (بوتول، ۱۳۸۷، ص ۲). کشورهای اروپای مسیحی در قرون وسطی که ارتباطات اندکی با مشرق اسلامی داشته و از جوامعی چون هند، چین و ژاپن تقریباً اطلاعی نداشتند، پس از جنگ‌های صلیبی که به شکستشان انجامیده بود درهای خود را به روی دیگر جوامع گشودند و به اقصا نقاط عالم سفر کردند، به‌گونه‌ای که همین گشودن مرزها و گسترش ارتباطات یکی از موجبات اصلی دگرگونی اروپاییان به‌مثابه قدرت اقتصادی و سیاسی بی‌رقیب جهان در سده‌های بعدی گردید.

جنگ‌ها از عمده علت‌های ظهور و سقوط تمدن‌ها بوده‌اند. در سده‌های گذشته این امر بیشتر از امروز مصداق پیدا می‌کند. تمدن‌های مایا و آزتک در آمریکای جنوبی و مرکزی بر اثر حملات جنگاوران استعماری اسپانیا، تمدن‌های آشور و بابل بر اثر حملات امپراتوری هخامنشی و دولت یهودی قوم بنی اسرائیل در نتیجه

حملات بابلیان و آشوریان از بین رفتند. حتی زمانی که برخی از تمدن‌ها و جوامع از این بخت خوب برخوردار بودند که از نابودی کامل توسط مهاجمین نجات یابند، جنگ‌ها مسبب از بین رفتن بسیاری از نمودهای تمدنی آن جوامع از جمله میراث مکتوب و غیرمکتوب می‌شد. حمله مغولان بسیاری از شهرهایی بزرگی در پهنه خراسان را به تلی از خاک تبدیل کرد (جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۲۱، بلخی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۵۶). درگذشته که حجم و گستره ارتباطات بسیار اندک و بدون بهره‌گیری از ارتباطات تکنولوژیک صورت می‌گرفت داده‌های علمی و فکری که عموماً در نسخه‌های خطی و به تعدادی محدود در برخی از کتابخانه‌های آن روز موجود بود بر اثر آتش‌سوزی‌های سهوی و عمدی ناشی از جنگ نابود می‌گشت. بی‌راه نیست که یکی از عمده علل زوال تمدن اسلامی را هجوم ویرانگر مغولان به شرق جهان اسلام و مقارن با آن حمله صلیبی‌ها به غرب جهان اسلام بدانیم. شایان خاطر است که جنگ‌ها تنها مسبب ویرانی و زوال علم و تکنولوژی و یا بسترهای فراهم‌کننده آن نبوده‌اند، بلکه نیازمندی‌ها و ضروریات جنگی خود از عوامل رشد و پیشرفت نیز بوده‌اند (برستاین و میلزا، ۱۳۹۴، ص ۲۴۲). زیرا کشمکش میان متخصصان، در جنگ‌های اول و دوم بین‌الملل تنها نزاع میان ارتش‌ها نبود، بلکه نزاع میان تکنولوژی‌های رقیبی بود که درصدد گسترش سلاح‌های کارآمد بودند. به‌عنوان مثال در جنگ دوم جهانی ترس از اینکه آلمانی‌ها از کشفیات فیزیک اتمی برای تولید بمب استفاده کنند سبب هزینه‌های گزافی برای تولید انرژی هسته‌ای و پیشرفت‌هایی در حوزه امور جنگی، کامپیوتر و صنعت هوانوردی و تکنولوژی‌هایی عمومی گردید (هابسبام، ۱۳۸۰، ص ۷۱).

جنگ‌ها اگرچه چهره جهان پس از خود را تغییر می‌دهند، خود نیز از دگرگونی‌هایی متعددی که در تکنولوژی، اقتصاد، دین، سیاست و علوم رخ می‌دهند، به‌شدت تأثیر می‌پذیرند. کشف باروت سبب تحول عمده‌ای در چهره جنگ و تحولات ناشی از آن گردید. باروت به‌مرور در تفنگ و توپ استفاده شد که به‌هیچ‌رو با دیگر سلاح‌هایی غیرآتشین مانند تیرکمان، منجنیق و شمشیر قابل‌قیاس نبود، زیرا باروت سبب تغییر در سرعت، دقت، قدرت تخریب و برد سلاح گردید. بعدها همین امر موجب گردید امپراتوری‌های استعماری اروپایی توان تهاجم و غلبه بر هر ارتشی را کسب کنند. قدرت تهاجمی توپخانه بریتانیا هر

ارتشی را به زانو درمی‌آورد. قلعه‌های مستحکم شهرها قبلاً که مانعی جدی برای دفاع از یک شهر و دژ نظامی به شمار می‌آمد کارایی خود را از دست داد (ویر، ۱۳۶۹، صص ۷۸-۸۲)؛ از همین رو پس از همه‌گیر شدن سلاح‌های آتشین در جهان ساختار معماری شهرها نیز دگرگونی پذیرفت و اکنون ما شاهد شهرهای بدون دیوار هستیم.

### جنگ و زنان

با پایان یافتن جنگ‌ها معمولاً این مردان‌اند که بیشترین آمار تلفات جنگ‌ها را تشکیل می‌دهد. معلولین نیز از میان مردان جامعه‌اند. از همین رو جنگ معمولاً مردانه روایت می‌شود. قهرمانان جنگی همه مردانه‌اند. تنها زنان اندکی که در قامت جنگجویان به پیکار ضد دشمن پیوسته‌اند، هم لباس مردانه به تن دارند و زنانگی خود را انکار می‌کنند. حضور زنان در جنگ و سهم آنان از نتایج آن تا چه اندازه است؟ این پرسش حتی در مورد جنگ و زنان بسیار بیشتر از هر عرصه دیگری است. زنان با اینکه در کمتر جنگی مستقیماً به‌عنوان نیروی نظامی خدمت می‌کنند، در واقع در پشت جبهه به خدمت مشغول‌اند. تنها در این اواخر و در برخی از ارتش‌های مدرن برخی از کشورها، نیروهای نظامی زن به درون ارتش‌ها راه‌یافته‌اند، گرچه هنوز هم، به‌لحاظ تعداد، قابل‌قیاس با نیروهای نظامی مرد نیستند. حضور زن در جنگ را نمی‌بایست با حضور مستقیم او در جنگ سنجدید، بلکه این نتایج و پیامدهایی است که جنگ برای زن ایجاد می‌کند. به‌عنوان نمونه در جنگ‌های گذشته زنان به‌عنوان کنیز بخشی از غنائم جنگی را تشکیل می‌دادند. در واقع موقعیتی که برای زنان به وجود می‌آمد به‌مراتب بدتر از مردان بود. مردان یا کشته می‌شدند یا حتی در صورت اسارت به‌عنوان بنده یا اسیر، لااقل کیستی خود را حفظ می‌کردند، اما زنان حتی اختیار تن خود را نداشتند و در صورت اسارت مورد تجاوز قرار می‌گرفتند و پس‌از آن باید به مالک خود هرگونه خدماتی ارائه می‌کردند؛ این در حالیست که آنان کمترین نقشی در راه‌اندازی جنگ‌ها داشتند (فریتش بورنازل، ۱۳۷۱، ص ۱۲).

افزون بر این، گرچه تلفات بالای مردان در قیاس با زنان از شانس بیشتر زنان در زنده ماندن حکایت می‌کند، این زندگی برای زنان طاقت‌فرساتر است. زنانی که از جنگ جان سالم به در می‌برند پدر، شوهر، برادر، پسر و یا یکی از اعضای

خانواده خود را از دست می‌دهند. البته رنج فقدان خویشان تنها بخشی از رنج آنان از جنگ است و آن‌ها باید بار زندگی باقی اعضای خانواده از جمله فرزندانشان را نیز به دوش کشند. در موارد بسیاری بیوه‌زنان جنگ دیگر فرصتی برای ازدواج و تشکیل زندگی جدید را از دست می‌دهند، زیرا تعداد مردان بر اثر تلفات مردان جوان کاهش می‌یابد و امکان بسیار کمی وجود دارد که مردان جوان میلی به ازدواج با بیوه‌زنی که صاحب چند فرزند است داشته باشند. حتی در پاره‌ای از جوامع برخی عرف‌ها و سنت‌ها وجود دارد که از ازدواج با بیوه‌زن یک جنگجو نهی می‌کند و زنان هم احساس می‌کنند به آرمان و تعهد شخصی شوهرشان خیانت کرده‌اند. در موارد بسیاری دیده شده است که برخی از این زنان به فحشا، روابط ناسالم و روسپی‌گری کشانده شده‌اند یا افراد و نهادهای متولی خانواده‌های کشته‌شدگان در جنگ از آن‌ها سوءاستفاده کرده‌اند. سوءاستفاده و درخواست‌های بی‌شرمانه از بیوه‌زنان شهدای نظامی افغانستان تنها یکی از این موارد است (خموش، ۱۳۹۶). همچنین برخی از زنان مجبورند با معلولیت اعضای خانواده خود بسازند و فقر ناشی از جنگ را هم تحمل کنند.

گرچه جنگ بر سرنوشت زنان تأثیرات منفی و دیرپایی می‌گذارد، در پاره‌ای موقعیت‌های تاریخی سبب گشودگی بسیاری از فرصت‌ها به روی آنان نیز شده است، فرصت‌هایی که در موقعیت‌های عادی برای آنان میسر نمی‌گشت. در اثنای جنگ جهانی دوم تعداد بسیار زیادی کارگر زن به کارخانه‌های عمدتاً اسلحه‌سازی سرازیر گشتند، زیرا مردان به جبهه‌های نبرد رفته بودند و کارخانه‌ها به نیروی کاری زن نیاز مبرم داشتند. این امر موجب ورود زنان در بسیاری از مشاغل گردید. پس از جنگ‌ها نیز بر اثر کاهش قابل توجه جمعیت مردان که در جبهه‌های نبرد از بین رفته یا دچار معلولیت می‌شوند و نیز بر اثر نیاز کشورهای جنگ‌زده به بازسازی، میزان به‌کارگیری زنان بیشتر می‌شود. برای نمونه، در فاصله کوتاه چند سال نخستین جنگ جهانی اول، حقوق زنان شدیداً افزایش یافت، کاری که دهه‌های سازمان‌دهی سیاسی زنان موفق به انجام آن نشده بود. هنگامی که زنان نقشی حیاتی را در اقتصاد زمان جنگ به عهده گرفتند و جایگزین مردان در کارخانه‌ها شدند، از مجروحان پرستاری کردند، وطن‌دوستی خود را از راه‌های بی‌شمار دیگری به اثبات رساندند، برای سیاستمداران بسیار دشوار بود که خواست‌های زنان را



نادیده بگیرند (بولیت، ۱۳۸۲، ص ۱۳۵).

به‌رغم رنجی که زنان در جنگ می‌برند و نقش مهم و بی‌بدیلی که آنان در جنگ ایفا می‌کنند (یعنی نه به‌عنوان کسانی که جنگ را ایجاد می‌کنند، بلکه به‌عنوان کسانی که حیات در را در وضعیت مرگ، تداوم می‌بخشند و زندگی را برای همسر و فرزندان و یا بیماران ممکن و شدنی می‌کنند)، نقشی در بازنمایی جنگ ندارند. داستان‌ها، شعرها و فیلم‌ها عمدتاً مردمحورند و زنان اندک حضوری، آن هم در حاشیه مردان، دارند. مردان‌اند که قهرمانی می‌کنند. مردان‌اند که از مرزوبوم ناموس، شرف و ارزش‌های جامعه نگهبانی می‌کنند. این زنان‌اند که نیاز به حمایت و دفاع دارند. این تصویری است که از زنان ساخته می‌شود.

### جنگ و روایت جنگ

از مباحث مهمی که عموماً در جامعه‌شناسی جنگ از آن غفلت شده است بحث روایت جنگ است. جنگ را چه کسانی روایت می‌کنند؟ مخاطب روایت جنگ را چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ روایتگری جنگ چه نقشی در فرهنگ یک جامعه دارد؟

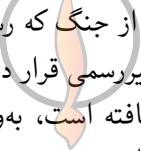
حماسه که یکی از اشکال ادبیات هر جامعه‌ای است به تاریخ واقعی یا خیالی جنگاوران و دلاورانی اختصاص دارد که در هاله‌ای از قداست با اهریمنانی از جنس انسان یا شیاطین مبارزه می‌کنند. در یونان باستان این قهرمان اسطوره‌ای آشیل است و در پهنه فارسی‌زبان رستم دستان با اهریمنان تورانی مبارزه می‌کند. این قهرمانان نمونه کامل انسان‌اند که شجاعت راستی وفاداری وطن‌دوستی را به هم آمیخته‌اند. این قهرمانان که عموماً در جنگ و با اسب و کلاه‌خود و سپر و تیر شناخته می‌شوند نسل‌های پی‌درپی را تغذیه فرهنگی می‌کنند. در طول سده‌ها جنگ بخش مهمی از ادبیات هر کشور را تشکیل می‌دهد و به هنری مانند تئاتر و سینما هم گسترش یافته است. نقش قهرمانان جنگی به‌عنوان گروه‌های مرجع همواره در جوامع مختلف مورد تقلید و اسوه و الگو موردستایش بوده است. البته بر اثر پدیده جهانی‌شدن و ظهور فرهنگ توده‌ای - مصرفی، دلاوران و قهرمانان جنگی دیگر جایگاه سابق را ندارند و جای خود را به ستارگان سینما و فوتبالیست‌های معروف و خوانندگان محبوب و مدل‌ها داده‌اند (بودریار، ۱۳۸۹، صص ۵۲-۵۳). در تعیین جایگاه ویژه‌ای که قهرمانان جنگی به‌ویژه آنان که در

میدان جنگ کشته می‌شود، دین هم نقش درخور توجهی داشته است. در جوامع دین‌دار چه مسیحی/یهودی و چه مسلمان، مقام و مرتبه شهید نشان‌دهنده مشروعیت، عادلانه بودن و مقدس بودن یک جنگ است.

پیش از دوران مدرن، جنگ‌ها عموماً به دو طریق روایت می‌شد. یک روایت رسمی که معمولاً مورخین رسمی دستگاه حاکمه آن را روایت می‌کرد. بررسی تاریخی نشان می‌دهد بسیاری از پادشاهان در برابر مورخی داشتند که تحولات و رخداد‌های پادشاهی را به نگارش درمی‌آوردند. در تاریخ خودمان می‌توان تاریخ بیهقی و نیز سراج التواریخ ملامحمد کاتب هزاره را از این دست آثار دانست. این مورخین رسمی از دستگاه حاکمه حقوق دریافت می‌کردند و از امکانات لازم برای تاریخ‌نگاری بهره می‌بردند. این امر موجب می‌شد بخشی از این نوع تاریخ‌نگاری به روایت جنگ‌های پادشاهی اختصاص یابد. تاریخ‌نگاری رسمی با ستایش و تمجید فراوان شخص پادشاه شروع می‌گردید و عمدتاً تحولات را به‌گونه‌ای مرقوم می‌داشت که مغایر با مصالح پادشاه و حکومت نباشد. البته این به معنای آن نبود که چنین مورخانی را محکوم به تحریف تاریخ بدانیم. به‌ویژه در خصوص مؤلف سراج و بیهقی، آن‌ها را می‌توانیم از متبحرترین و امانت‌دارترین مورخان بدانیم. می‌توانیم جریان دوم راویان جنگ را جنگ‌نگاران غیررسمی بدانیم که سمتی در دستگاه دربار نداشتند یا لاقلاً مورخ دربار نبودند، بلکه شاعر، سیاح، فیلسوف و... بودند که جنگ را روایت می‌کردند.

اما روایت جنگ با ورود به قرن بیستم دگرگونی عمده‌ای را به خود دید. این دگرگونی را می‌توانیم متأثر از چند عامل اساسی بدانیم. اولین عامل مسئله ناسیونالیسم و ظهور مفهوم دولت - ملت است که به‌نوعی مقارن با ظهور تعدادی زیادی کشور جدید در پهنه کره خاکی بود. تعدد کشورها از این جهت اهمیت دارد که امکان همسایگی با چند کشور دیگر و در نتیجه تعارض احتمالی بر سر منافع را میسر می‌کند. دومین عامل گسترش بی‌سابقه ارتباطات و اطلاعات است. این عامل سبب گردید که دولت‌ها تنها منبع خبر و وقایع نباشند بلکه رسانه‌ها به‌گونه کنترل‌ناپذیری بر مسیر و چگونگی وقایع در اذهان مردم تأثیر می‌گذارند. عامل دیگری که نقش به‌سزایی دارد ظهور و اهمیت یافتن مفاهیمی همچون حقوق شهروندی و دموکراسی بود که موجب اهمیت یافتن افکار عمومی و کسب رضایت

مردم در تصمیمات مهم یک کشور است. این عوامل سه‌گانه سبب گردید دولت‌ها اهمیت بسیار بیشتری به روایت جنگ بدهند. دولت‌ها هزینه‌های سنگینی را صرف مخارج تبلیغاتی جنگ می‌کنند. حتی دولت نازی آلمانی وزارت به‌نام وزارت تبلیغات داشت و ژاپن نیز آژانسی داشت که مأمور تبلیغات امپراتوری به شمار می‌آمد (پیرن، ۱۳۳۷، صص ۷۳۱-۷۳۲). برخی از کشورهای امروزی هم وزارت‌هایی دارند که کار تبلیغات را البته با عناوینی دیگر انجام می‌دهند. این هزینه‌ها صرف ساخت فیلم‌ها و سریال‌هایی با مضامین جنگی، تئاتر، پوستره‌های شهدای جنگ، داستان‌ها و رمان‌هایی با محتوای جنگ می‌شود، زیرا دولت‌ها چه در زمان جنگ و چه قبل و بعد از جنگ اقدام به اقناع افکار عمومی مردم در همراهی و تحمل هزینه‌های اقتصادی و جانی جنگ می‌کنند. علاوه بر این، جنگ موجب انسجام و یکرنگی جمعی یک جامعه می‌گردد و توانش‌های یک جامعه را به فعلیت می‌رساند (ریترز، ۲۰۱۰، صص ۲۱۵-۲۱۶). از همین روست که دولت‌ها همواره شبح یک جنگ را حتی در زمان صلح لازم می‌دانند. نقش شبح جنگ و یک دشمن فرضی که به دیگری تعبیر می‌شود آن‌قدر اهمیت دارد که ادوارد سعید در تحلیل پیدایش مفهوم شرق آن را نه یک مفهوم جغرافیایی صرف، بلکه برساختی فرهنگی می‌داند که غرب به ساخت آن برای سرپوش گذاشتن بر آنچه در غرب می‌گذرد، نیاز دارد (سعید، ۱۳۸۹، صص ۹۵-۲۰۳).

در برابر روایت رسمی و دولتی از جنگ که رسانه‌ها عمدتاً جزو همین جریان رسمی محسوب می‌شوند، جریان غیررسمی قرار دارد. جریان غیررسمی هم نسبت به گذشته توان و قدرت بیشتری یافته است، به‌ویژه به علت وجود قابلیت‌های جدیدی که اینترنت به ارمغان آورده است.  پیمان اندیشه  
روایت جنگ خود البته تابعی از رخدادهایی دیگر از جمله تابعی از شکست و پیروزی در جنگ است. جنگ ژاپن در برابر ایالات متحده و هم‌پیمانانش در جنگ جهانی دوم، اگر نگوییم با مذمت لاقابل برای دهه‌ها با سکوت این کشور برگزار شد. تنها در همین چند سال اخیر است که برخی مقامات ژاپن به برخی از سخنان رفتارهایی که حاکی از ستایش و تمجید قهرمانی‌های کشته‌شدگان آن جنگ است دست می‌زنند.

نکته شگفت در روایت جنگ این است که هر دو سوی درگیر در جنگ

خودی‌ها را می‌ستایند و دشمن را ظالم، پست و اهرمن جلوه می‌دهند. این نگاهی کلیشه‌ای حاکم بر کل تاریخ جنگ است.

### نتیجه‌گیری

جامعه‌شناسی جنگ یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی است که نسبت به بسیاری از دیگر شاخه‌های جامعه‌شناسی جوان است. بررسی نسبت جنگ از منظر جامعه‌شناختی جنگ را در ارتباط با بسیاری از ابعاد و ویژگی‌های حیات اجتماعی پیوند می‌زند. این پیوند نسبتی دوسویه است که نشان‌دهنده تأثیر طرفینی جنگ بر جامعه و جامعه بر جنگ است. قدمت جنگ به درازای تاریخ حیات اجتماعی بشر است و با پویش تاریخی جوامع دستخوش تغییر گردیده است، به طوری که جنگ‌های امروزی، بر اثر پیشرفت‌های آنی و تکنولوژیک، مدام در حال تغییر است. جامعه‌شناسی جنگ عمده تمرکز خود را بر علل وقوع جنگ‌ها و نیز ماهیت جنگ و تا اندازه‌ای به پیامدهای جنگ معطوف داشته است و از مباحث مهمی همچون رابطه جنگ و زنان و روایت جنگ غفلت کرده است. برخلاف تصورات عرفی ما، زنان نقش مهمی را ایفا می‌کنند و پس از جنگ نیز وظایف و مسئولیت‌پذیری آنان بیشتر می‌گردد، درحالی که آنان کمترین دخالت را در راه‌اندازی جنگ‌ها دارند. روایت جنگ نیز نقشی آشکارا مهم برای دولت‌ها بازی می‌کند، به گونه‌ای کمتر دولت یا سازمان جمعی را بتوان یافت که برای جنگ‌های واقعی یا فرضی در اذهان مردم تمهیدی نسنجیده باشد. به‌رغم مسئولیت‌پذیری و نقش بی‌بدیل زنان در امکان حیات در وضعیت جنگ، نظام بازنمایی از حضور آنان خالی است یا در حاشیه از آنان روایت می‌شود.

## منابع

- اج گارو، فردریک (۱۳۹۰)، *علیه تروریسم*، ترجمه علی عبدالحمیدی، تهران: انتشارات روایت فتح.
- اوپنهایم، مارلا (۱۳۹۶)، «تنها وجود یک تروریست کافی است»: راهبی بودایی که علیه مسلمانان میانمار نفرت‌پراکنی می‌کند، ترجمه زهرا رحیمی، وبسایت دین آنلاین:
- <http://www.dinonline.com/doc/interview/fa/7503>
- آرون، ریومن (۱۳۸۶)، *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- برستان، سرژ و پی‌یر میلزا (۱۳۹۴)، *تاریخ اروپا: از قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیست و یکم*، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر ثالث.
- بلخی، محمد بن خاوندشاه (۱۳۷۳)، *روضه الصف، ج ۲*، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران: انتشارات علمی.
- بوئول، گاستون (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- بودریار، ژان (۱۳۸۹)، *جامعه مصرفی: اسطوره‌ها و ساختارها*، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر ثالث.
- بولیوت، ریچارد (۱۳۸۲)، *تاریخ قرن بیستم (دانشگاه کلمبیا)*، ترجمه محمد رفیع مهربادی، تهران: وزارت امور خارجه مرکز چاپ و انتشارات.
- بی‌بی‌سی (۱۳۹۵)، *رایزنی‌های فشرده برای مهار آتش جنگ سوریه*، وبسایت بی‌بی‌سی بخش فارسی:
- [http://www.bbc.com/persian/world/2016/05/160501\\_u01-kerry-syria](http://www.bbc.com/persian/world/2016/05/160501_u01-kerry-syria)
- پیرن، ژاک (۱۳۲۷)، *جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر: جنگ جهانی دوم*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- جام‌جم آنلاین (۱۳۹۵)، *سدسازی ترکیه از عوامل پیدایش ریزگرد در ایران است*، وبسایت جام جم آنلاین:
- <http://jamejamonline.ir/online/2752528660192536993>
- جوزجانی، قاضی منجه سراج (۱۳۴۳)، *طبقات ناصری، ج ۲*، تصحیح عبدالحی حبیبی، افغانستان: انجمن تاریخ افغانستان.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۷۲)، *تاریخ علوم و فلسفه ایرانی از جاماسب حکیم تا حکیم سبزواری*، تهران: انتشارات گومش.
- خبرگزاری تسنیم (۱۳۹۵)، *یورش آل خلیفه به منزل آیت الله قاسم با حمایت غرب و عربستان*، وبسایت خبرگزاری تسنیم:
- <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1395/10/02/1274911/>
- خبرگزاری مهر (۱۳۹۶)، *اتحادیه اروپا به توافق خود با ترکیه پایتند است*، وبسایت خبرگزاری مهر:
- [www.mehrnews.com/news/3668294/](http://www.mehrnews.com/news/3668294/)
- خמוש، ۱۳۹۶، *زنده‌گی زنان بیوه در سياه‌چال‌های اجتماعی*، وبسایت روزنامه ۸صیح:
- <http://8am.af/1396/10/17/widows-life-in-social-dungeons/>
- رادیو فردا (۱۳۹۶)، *آیا بحران مهاجرت آینده اروپا را به خطر انداخته است؟* وبسایت رادیو فردا:
- <https://www.radiofarda.com/a/f7-end-of-europe-in-shadow-of-migrants-risis/27495348.html>
- راش، مایکل (۱۳۸۷)، *جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: انتشارات سمت.
- رانسیمان، استیون (۱۳۸۴)، *تاریخ جنگ‌های صلیبی، ج ۱*، ترجمه منوچهر کاشف، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- روا، اولیویه (۱۳۸۷)، *اسلام جهانی شده*، ترجمه حسن فرشتیان، قم: موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- رینتز، جرج (۱۳۸۴)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سپرت، صمصامه (۱۳۹۶)، *ارگ خبر آزار جنسی بیوه‌های سربازان افغان را تصدیق و وزارت داخله آن را رد می‌کند*، وبسایت صدای آمریکا وی‌اوی:
- <https://www.darivoo.com/a/arg-confirms-sexual-abuse-of-afghan-soldiers-widows-afghan-interior-minister-rejects/4042108.html>
- سعید، ادوارد (۱۳۸۹)، *شرق شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فریتش بورنازل، راتا (۱۳۷۱)، *تاریخ معاصر آلمان: شوروی و تقسیم آلمان*، ترجمه طهماسب محتشم دولتشاهی، تهران: وزارت خارجه موسسه چاپ و انتشارات.

۲۸۶ / پایدیا، سال اول، شماره ۳ و ۴، خزان و زمستان ۱۳۹۶، ویژه اخلاق جنگ و صلح

فیندلی، کارتر و جان م رائی (۱۳۸۶)، جهان در قرن بیستم، ترجمه بهرام معلمی، تهران: نشر ققنوس.

علایی، حسین (۱۳۹۱)، چرایی و چگونگی سرنگونی قذافی-قسمت اول، وبسایت خبرآنلاین:

<https://www.khabaronline.ir/detail/252466/weblog/alaei%20hosein>

قلی‌زاده، سیدابراهیم (۱۳۸۹)، «تغییر سیاست جمعیتی جمهوری اسلامی ایران و پیامدهای امنیتی آن»، فصلنامه آفاق/امنیت، شماره ششم، صص ۷۵-۹۳.

کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه، ج ۶ ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کمال، محمد، «معنای تروریسم؛ پژوهشی فلسفی از منظری هگلی»، ترجمه رضا اکبری، فصلنامه پایدیا، شماره ۱ و ۲، صص ۱۸۷-۲۰۲.

کوزر، لوئیس (۱۳۷۶)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

گروه بین‌الملل (۱۳۹۱)، روایت شاهدان بمباران اتمی ژاپن از نخستین انفجارهای اتمی دنیا، وبسایت خبرگزاری فارس:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910518000709>

مارکس، کارل و فردریک انگلس (۱۳۸۵)، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه محمد پور هرمان، بی‌جا: انتشارات حزب توده ایران.

محبوبی، قربانعلی (۱۳۹۵)، نقش عوامل مختلف در گسترش بحران‌های زیست محیطی جهان اسلام، وبسایت رادیو فردا:

<http://www.iiwfs.com/islam-world/islam-world-interviews/433>

مشرق نیوز (۱۳۹۴)، ژاپن هنوز هم در آتش بمب اتمی آمریکا می‌سوزد، وبسایت مشرق نیوز:

<https://www.mashreghnews.ir/news/452232>

موسوی، سیدعسکر (۱۳۷۹)، هزاره‌های افغانستان (تاریخ فرهنگ اقتصاد و سیاست)، ترجمه اسدالله شفاپی، تهران: موسسه انتشارات فرهنگی هنری نقش سیمرغ.

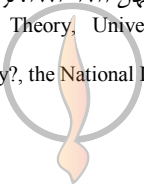
وبر، ماکس (۱۳۶۹)، شهر در گذر زمان، ترجمه و مقدمه شیوا (منصوره) کاویانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

وبر، ماکس (۱۳۸۵)، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

هابسام، اریک (۱۳۸۰)، عصر نهایت‌ها: تاریخ جهان ۱۹۱۴-۱۹۹۱، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آگه.

Ritzer. George (2010). Sociological Theory. University of Maryland, McGraw-Hill Companies.

Fukuyama. F (1989). The End of History?, the National Interest, Vol. 16, Summer. pp. 3-18.



بنیاد اندیشه  
ناسخ ۱۳۹۴